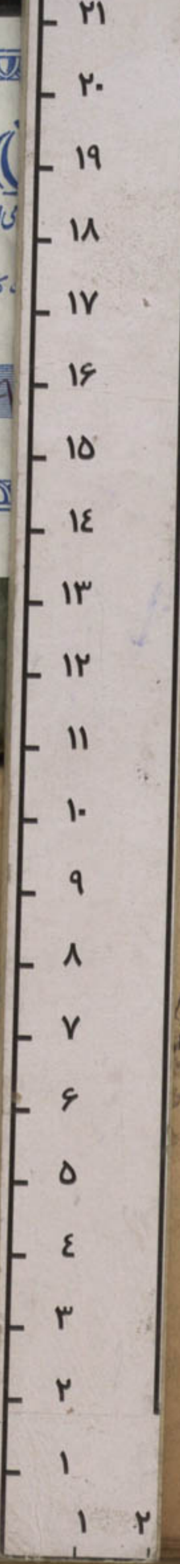
هفت پیکر قادی
۸۶/۹/۱۷

سرو بالا بلند خوش رفتار
دلبر نازنین گل رخسار









تو تعیین سند کتاب نموده

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین
چنین گوید اقل طلبه نظام الدین بن ملا احمد ارد
بیلی که این مختصریست از شیوه ایضاح ابیات
شرح قطر ابن هشام الانصاری بالتماس جمعی از طلبه
و این بیان معنی بود آن که شیخ جبری نوشته در تنها
بت اینجا و ملا جعفر نبی اعرج نوشته در کل الحا
ب که مبتدی را باعث سرگردانی و ملال میگردد
لهذا این فقیر در غیر ترتیب بنیاد کرد بعنوان اقتصار

والله الموفق والمعین اذا قالت حذام

فصدقوها فان القول ما قالت حذام

ولولا المزعجات من اللیالی لما ترک القطا طیب

المنام



ولد محمد ...

شاعر یعنی هرگاه شروع نماید محبوبه بحرف زدن پس تصدیق
کرده گوش بهنداز بحرف او جهة اینکه قول احسن است
که او بگوید و را آوردن بیت شاهد منظور مضاف بو
دن حذار است که مبنی باشد در کسر مانند شبه بینبت
پس حذام نیز جهة توافق عاقبه مبنی بر کسر است با آنکه
فاعل است و معنی بیت دوم اینست که اگر نمی بود
مسر الکلاب دو اول شبها بر بسته
نمی کرد این مرغ خواب براحت و این مرغ
اکثر میان جنگل و غیره می نشسته در کلمات حذف
و توهم وا رزنند اما این مرغ کمک خواه
گویند و یاء لیالی زاید است بخلاف

قیاسی چون باء اراضی وشاهد این بیت بر سنبه بودن
حذام است که مبنی بر کسر بدل آخر بیت شاعر منع البقاء تقلب
الشمس : وطلوعها من حیث لا تمسی وطلوعها حمراء
صافیة وغروبها صفراء کالورس : الیوم اعلم ما
یجیء به : ومضی بفصل قضاه امس یعنی مانع البقا
است حرکات آفتاب وطلوع آن از مکانی که غروبش
از اینجا نیست وطلوعش در نهایت صافی وسرخی وغر
وبش زرد از قبیل زعفران وامروز علم دارم بچیزی
که بیارد این روز آنرا یعنی امروز هم مثل روز سا
بق است در انقلاب وکذلک موافق تقدیر الهی در
بیرون بجز وسلامتی آنانکه آنها را علم ندارم وشاهد این بیت
در کلمه امس است

در کلمه امس است که فاعل معنی واقع شده مبنی بر کسر و مرفوع
بیت لقد رایت عجبا مذ امسی عجائزا
مثل السعالی خمسا : یاکلن ما فی رحلهن
همسا لا ترک الله لهن ضرسا : یعنی تحقیق که
دیدم چیزی غریب از ابتدا دیروز زنان پیر چند را که
مثل غولان بیابان بودند واگر بیش خوانده شود واگر
نیا خوانده شود لغة جمع ثعلب است یعنی مثل روباهی
پنج تا میخوردند آنچه در بار داشتند جای در
منزل آهسته ونگذارد خدای تعالی برای ایشان
دندانی وتعبیرکی دعا در شده جاویدان
وصدار دهن ایشان در حالت پیری جایز

منونه للضرورة وهی عطف بیان یعنی و شاهد این
بیت در مفتوح بودن همین است بعد از مد
که حرف جرّیه است و الف از اشباع بهم رسید
و بعضی میگویند که امر حاضر باب افعال است
و فاعلش مستتر است یعنی ابتدا کن دخول و من

**قبل نادی کل مولی قرابة : فما عطفت**

**مولی علیه العواطف** یعنی طلبیدن هر یک
عم خویشان خود را پیش از قیام حرب مهربانی
کنندگان و بر ایشان و مولی بدل ضمیر علیه و ا
لتقدیم بوزن الشعر و در بعض النسخ یوما بدل من
مولی الثانی و شاهد این بیت در لفظ قبل است

که مجرور است

که مجرور است و معرب جهت آنکه لفظ مضاف
الیه منوی است که ذالک باشد **فساغ لی الشراب**

**وکنت قبلا اکاد اغص بالماء الفرات**

**الحمیم**: یعنی پس گوارا شد مرا آب شیرین در نها
یت سردی و حمیم واقع شده در بعضی از نسخ
بدل از فرات و حمیم من الاضداد ای الحار و
البارد و المراد هنا یعنی الفرات و چون شاعر
انتقام از مدعی خود کشیده و خاطر جمع شده بعد
از آن این شعر را ادا فرموده و شاهد این بیت
در معرب قبلا است با تنوین جهت آنکه مضا
ف الیه لفظا و معنی در این بیت نیست لعمرک ما

ادری او انی لا وجل علی اینا تعدو

المنیة: اول یعنی قسم بجان و زندگانی تو که نمیدانم
و حال آنکه من بسیار میترسم که بر کدام یک
از ما و تو واقع خواهد شد موت ابتداء
و ش هذا این بیت در معنی بر ضم بودن اول
است جهة آنکه معنی مضاف الیه منظور است
بدون لفظ او و یمکن ان یکون التقدیر فی الا
ول الامر ان کان الاول فهو علا او فی اول الوقت
ان کان افعلا ای الاول من الوقت الذی یتعلق
بلا او یک مراد شاعر خوف از مقام فوت بیت
بدون شان اذا انا لم او من علیک و لم یکن

لقاؤك

لقاؤك الا من وراء وراء یعنی هرگاه من خاطرم جمع
نباشم از تو و اعتماد بر تو نداشته باشم و نبوده
ملاقات تو مگر از عقب حجاب و پرده پس چه فائدها
از آشنائی تو و جزای اذا محذوف است بجهت معنی
والوراء بمعنی الامام والخلف بمعنی الاضداد والمرا
د هنا الثانی و ضمیر المتکلم منفصل آورده جهة آنکه عا
مل معنویت و دخول اذا بر جمله اسمیه یا بعنوان
تفسیر است یا غیر تفسیر لیکن و ش هذا این بیت در معنی
بضم بودن قبل است و وراء دوم تاکید لفظی
است و بها تکمن عند امرء من خلیقه و ان خالها
تخفى على الناس تعلم یعنی اگر بوده باشد نزد شخصی طبیعت

خوبرو هر چند که خواسته که بپوشند آن عادت
را بر مردم دانسته میشود و نحو ی نمی مانند و واقع
شدهاند در بعض نسخ بدل التعلیم تظهر و بصیغه تعلم
غایب بینه فاعلش را جمع بنا کرده ها مفعول
اول فعل قلبی و جمله تخفی محلا منصوب مفعول الثانی و
شاهد این نظم در حرف بودن مهما است بد
لیل اینکه ضمیر را بد است در خلیقه اسم کان واقع
شدهاند در فعل ضمیر غیبت و مرجع اسم میباید نه
فعل و حرف. یسر المرء ما ذهب اللیالی. و کان ذهابهن
له ذهابا یعنی خوشحالی و سرور میکردانند آن
را رفتن شبها و هست رفتن شبها برای

ایشان رفتن

ایشان رفتن از عمر و نقصان او و شاهد این بیت
در کلمه ما است که موصول حرفی واقع شده است
سمع اختلاف الذی وقع فی قرآن رب القدر
حببت الارض ون اذ قام من بنی خطاب
فوق اعواد منبر یعنی بتخفیف و بحرکت
در می آید زمینها تا زمانی که بایستید خطیب
از قبیله ابن اسداة بر بالای چوبهای منبری
که از چوب است اضافه صفت بموصوف
شده کلمه مدح خطیب است و شاهد
این بیت در سکون صیغه رسم جمع
است جهت ضرورت را بیت الو

یعنی دیدم من و دیدن پسر یزید را با میمنت
و مبارک میکردد در حالتی که قوی بود به برداشتن
تیغهای خلافت دوش را و الاحیاء
بکبرالی ... و هو اتّقی وشاهد این شعر در
قبول کردن یزید است و جو را بکسره
باعتبار آل زایده و هر چند که زایده است
اما نعم نبیّت وقیل ان هذه حیله داد
ضمه الف و اللام است فی العینین
بتقدیر تنکیر فیهما او اذن واللّه ترمیم
بحرب یشیب الطفل من قبل المشیب
یعنی اگر ایشان مرتکب فلان امر شوند

درجهار

درجزای او قسم بخداوند عالمیان که می اندازیم ما
ایشان را بحربی که پیر شوند اطفال
ایشان پیش از رسیدن به پیری و شاهد در نصب
دادن اذن ناصبه است فعل مضارع را هر چند
قسم فاصله شده است اما انفصال قسم مانع
نیست للتبعیة و تقریر نصب احمد الله الذی لیس
الشعر یعنی از شنیدن رختهای ارزشت ورد
شن ... چشم من خوشش آشنایان است یعنی
از شنیدن جامهای شعاف والله یعنی الام
تشبیه فی شبه المعط و لقم الام فی ابواب واجب
مبنی من المجهول شد و ذا وشاهد این بیت اکلمه

نقراست که منصوب است بان مضمره تا مؤول باسم
بشود تا عطف او بر اسم خالص که لبس است
صحیح باشد و این بیت از روح معاویه علویست
وقتی که بر سر آن زن دیگر خواسته بود از غصه این
تعریض ادا کرده لا استسهلن الصعب او ادرک
المنى فما انقادت الامال الا لصابر
یعنی تحقیق که باید من آسان شمارم امور صعب را
تا اینکه برسیم با آرزو خود پس مطیع و منقاد
نیست امیدها بغیر صابر و مگر کسی صابر باشد
و مستثنی منه محذوف است و مستثنی منه مفرغ است
وشاهد این بیت در کلمه او ادرک است

که منصوب است

که منصوب است بان مقدره بعد از او بمعنی الی ان و لکنت
اذا غمزت قناة قوم کسرت کعوبها او
تستقیما یعنی بودم من هرگاه بکمان میدادم دوم
مردان را کار دیگر را میشکستم بندبندهای
آن نیزه مگر که آن قناة راست میرا ایستاد
در دست یا و نمیرسید ولیکن کنایه از اطاعت است
و عدم کار فرمودن نیزه و کعب گره نیزه قائمه
وشاهد این بیت در او است بمعنی الا ان و
منصوب است مضارع بعد از او باضمار ان و لفظ
قوم کنایه از کمان تستعمل والمراد منه الرجال ولا یطلق
علی اقل من العشرة کالرهط والعشیرة لکن الرجال

تواثبون علی الشباب اقول لهم بالشعب اذ

یاسرونی : الم تیاسوا انا ابن فارس زهدمی

یعنی میگفتم بآن جماعت در سرکوه زمانی

که اسیر کرده بودند مرا آیا ندانسته اید شما

که من فرزند سوار شوندهٔ آن اسب بندم که

سوار پدر من کسی او را سوار نمیتوانست

شد فزهدم علی وزن جعفر علم للفرس الجامحی

وشاهد این شعر در تیاسوا است یعنی الم

تعلموا والشعب بکسر الشین اسم للجبل : یا ناق

سیری عنقاً فسیحاً : الی سلیمن فنستریحا : یعنی ای

ناقه من سیر کن سیر کردن فراخ و سیر باشند بر داشتن

قدم بجانب سلیمان

قدم بجانب سلیمان ابن عبد الملک پس باین سبب

استراحت خواهی کرد وشاهد در تستریحا است که

منصوب است بان مقدره بعد از فا در جواب

فعل طلبی وعنقا نوع من السیر ومنصوب علی انه

نعت لمصدر ای سیر عنق الفسیح الواسع

والناقه مرثم رب ونقنی ظلا اعدل عن سنن

الساعین فی خیر سنن یعنی خداوندا توفیق

ده مرا اینکه عدول نکنم از طریقه سعی کننده کان

در طریقهٔ خیر وشاهد در منصوب بودن

لا اعدل است بعد از فاء سببیه در جواب نداء

حرف الله اقبلک الرب محذوف ای

یا رب اهل تعرفونی لما اتانی فارجوان تقطع
فیرند بعض الروح للجسد یعنی آیا می دانید
شما حبیب های مجالس امید وارم از جناب
الهی و بر آورده شود حوائج من و بر لقا
و برکه و به بدن بعض از روح که مفارقت
کرده از غصه و شاهد این بیت در لطف
ارجو است بعد از فا در جواب استفهام
یا بنی الکرام الا تدنو وتبصر ما قد حدثوک
فما راء کمن سمعا یعنی ای پسر کرام چه
می شود اینکه نزدیک شوی پس ببینی چیزی را
که خبر داده اند از آن بتو او را پس نیست

بنده

بیننده مثل شنونده و شاهد در لطف تغیب
تبصر است از جهة اینکه در جواب عرض
واقع شده بعنوان التماس والف رونست
در آخر فعل است الف اطلاق
است الم الک جارک ویکون بینی و
بینکم المودة والاخاء یعنی آیا نبود میان
شما با اینکه بود میان شما دوستی و برادری والاستفهام
للانکار و شاهد در منصوب بودن
یکون است بعد از واو بمعنی مصاحب
بان مقدره بعد از فعل منفی لا تنه عن خلق
وتاتی مثله عار علیک اذا فعلت عظیم

[illegible]

نیز این باشد و ثبت هذا الضب مضارع
الست بعد از واو مصاحبت بتقدیر
ان مضمرة بعد از فعل طلبی تأویله لایکن منک
نهی مع اتیانک مثله و هرگاه واعظ
خود عمل شنیع کند حرفش نزد خلق
معتبر نیست و عار خبر مبتدا محذوف است
ای و ذالک و عظیم نعت اقفا نبک خبر ذکری
حبیب ومنزل بسقط اللوی بین الدخول
وحومل یعنی بایست البته ای مصاحب
تا بسبب اینکه گریه کنیم از یاد دو چیز عمده
که یکی محبوبه است و دیگری منزل او منزل
یعنی معمور

و موضع
و واقع است میان دو موضع
که یکی دخول است
و دیگری حومل و دخول است
بفتح الدال وضم الحاء الی آخره
مکان‌ها و ثبت هذا در وجوه
بودن نیک است بعد از
فعل طلبی و قفا با است
با قصد خبر او قفا
تثنیه فی الواحد
وتغلیبه الغیر ان
الخفیفة از غیر
احتیک قایل و انک
مهما امر القلب
یفعل

یعنی معمور درساخته و فریب داده ترا این
محبوبه همینکه محبت تو قاتل من است
و دیگر اینکه هر چیز که امر می کنی قلب اطاعت
می کند از حکم تو ابا ندارد و همین باعث
تسلط شده بر من و ثبت هذا این بیت در مورد
بودن فعلیه است با واو شرط که مهما
باشد انا ابن جلا وطلاع الثنایا متی اضع
العمامة تعرفونی یعنی منم پسر شخصی که این صفت
داشت مشهور بود در میان عرب بسی بلند
و سرحد که داشتن و هرگاه بردارم عمامه
را از سر آن وقت مرا خواهید شناخت

که بنده اسم کم از آن نیستم وشت همه این
در مجزوم بودن فعلیس است باداة شرط
که مقدر باشد ونون ترفونی محذوف
مفعول له اذا لعجه الا دعاء بانت ینفره
فایاک ما تعدل به التح تنزل لغیر هرگاه
شب سو بر روز آورد گوسفندان بسیار
بالاغر وضعیف در مجالی که مطلوب آب
وگیاه باشد پس به رمتی که بود زند با دو
گوسفندان که لاغر باشند موضع نزول
ولکند وشت همه در جزم دادن ایاک است
کلمه تعدل وتنزل را وحقیقتا الشعر کله

آتیانی تحقیق که تو هرگاه منظور روحی داشته
باشی کاری سلاه امر مجزوم بود باو پس حیای ب
مکالمی تو که سلام که مامور تواند مرتکب
وملتبس بان عمل وشت همه این شعر در مجزوم
بودن ثابت وتلفو است باداة شرط
که اذا ما باشد فاصبحت اهبی تا نهالتجر
تجد حطباً جزلاً ونارا اتوججا یعنی پس
داخل صبح وگرد وهر وقت اتیان
می کنی محبوب به ولکن مت او میسر و پناه
می برم باد پس حیای سمه بسیاری واتش
برافروخته کنایه از خوشحالی نسبت باو
ونستجر این جمله بدل اشتمال است وآن

وقصیده تاسی الملوک عزیته فذ قلها لیقال
من ذا قالها وقصیده یعنی مجرور است بواو
رب بواو رب یعنی رب قصیده که می ناید
شاعر لاعیب وفریب مفعول قول
منست هر آینه گفته می شود که کیست آن
مردی که گفته ایدا وث هذ این مورد استعمی
ذات موصول جهت وقوع آن بعد از من
استفهام عدس ما لعباد علیک اماده
امنت وهذا تحملین طلیق یعنی این اسر
بنت حرعبادین حو زیادین ابی سقیان
را بر حلوتی خلاص شدی و آنچنان اکی که
بر داشته تقداولا از آوزها کرده شده
بیت
تمت السنّت

ستبدی لک الایام ماکنت جاهلا
ویاتیک بالاخبار من لم تزود یعنی زود باشد
که ظاهر کرداند روزگار چیزی را که مجهول
بود بر تو برسد تو چیزهای چندی که هرگز
زاد و توشه خاطر تو نبوده یا بیارد بتان چیزی
زاری باب او نفرستاده وث هلا در حذف عاید مجرور
مجرور است بتقدیر جاهلا ولفب اما آل
ندارد از برای انکه اسم فاعل بمعنی ماضی است
تصبی للذی صلت قریش و نعبده وان
حجة العموم الغی درهو وسلام می فرستم جهت تخصیص که
درهو میکند او را قبیله قریش و ما او را پرستیم

این بیت در استعمال الف ولام العام است
جهت استغراق صفات اوراد بود ذات

حلیف ود و بوا صلی یوم ورا بام سهام دام
سقمه یعنی این شخص محبوب است مر است
و انچنان کسیست که از من قطع الفت نکرده
در حالتی که می زنداند عقب بار از عقب
دو دشمن من تیر و سنگ یاد دشنا هدایم
بیت در استعمال ام است بدل ال بنا
بر لغت قبیله حمیر و السلام بکسر اللام الحجارة
ذو بمعنی الذی و ذکر این بیت بنا بر بعض نسخ
است حلیف مادام فی بعدی انتها ذالم
اقام.

افاطن قوم سلمی ام نوو اظعنا ان تظعنوا فعجب عیش
من قطعا یعنی اراده اقامت دارند قوم سلمی
یا در نیت دارند کوچ کردن اگر کوچ ایشان پس
شگفت زندگی کسی که باشند دوستان بی نصیب
در آن ظن گشت که مبتدا و اقامت شدا باعتبارا
عنای بر اداة استفهام و قوم فاعل است
شد مسد خبر اکتفا بالکسره یا صاح شمر

ولا تنزل ذا کرا الموت فنسیانه ضلال مبین
یعنی ای صاحب من دامن بر میان بزن و ثابت
باش یاد کردن موت سا ا بر فراموش
کردن مرگ گمراهیست نکاه روشن ابدا این

وسلم باشد و بر گناه و قدیم بودن و خالی
بودن از عیوب با وجود اندر است
دایم می ریخته باشد بر یکسان تو باسلان
دعا بسیار ای هر چیز بلاکه دوست دارند
وشاهد در عمت ذال است که قطر
رسم او است و منها جهة اینکه در معرض
دعا واقع شده و منها التشدید اللام
الانهال من هل مطر و کلمة الا للتنبیه و الاتیان
به تحقیق ما بعد ها و حرف الله را و المنادی
محذوف و اصل فعل امر للمخاطبة تقدیره
یا وارث السلم و الله لو تاکید للمحذوف

و ایران

حاشیه

ماوان ان از مردم نا ظاهر شود بتو که عالم و
جاهل برابر باشد و شاهد در التقدیم خبر
لیس است بر اسم او تا موجب باشد
و این بیت بر این در مانع بودن او
نعیم جزء الاطیب للعیش مادامت
منغصة لذاته باذکار الموت و الهرم
یعنی خوب است زنده گانی را
که مکدر است لذات او باعتبار یاد
آوردن مرگ و پیری و شاهد در التقدیم
خبر است بر اسم تا این بیت
واجب باشد بر این معطوف بیت

سل جمع الى المنازل رسمه وخلا جزء و شاهد
این بیت در التفات است
یعنی صارت بعبات و باتت له لیلة
کلیلة ذی العایر الارمد یعنی شب
روز آوردم شاعر و بود مبدل
شب مثل شب کسیست که بحبس چشمش
را چرک گرفته باشد درد کند و مراد
شاعر از رسم بات خطاب
بنفس خود است اما التفات
شده از خطاب بغایب و شاهد
این بیت در التفات بات است

تام دو شعر

تام دو شعر از جمله اباخراشة اما انت ذا نفر فان
قومی لم یاکلهم الضبع اباخراشة منصوب بنظم الی یعنی ای
اباخراشة هر چند که تو صاحب لشکری مغرور مشو پس بدر
ستی من نخورده ایشان را سال قحط با کثف و شاهد این بیت
در حذف کان الف بعد از ان ناصبه با حذف لام الزام نحو
بنی ما و منفصل شد ضمیر متصل بتقدم لان کنت ان ذا نفر لا نفخه
و هر که اندک آگاهی در علم نحو باشد همین کافیست و تطویل کلام
باعث ملال خواهد شد و اختصار مطلوب است لا یقربن الدهر
آل مطرف ان ظالما ابدا و ان مظلوما یعنی نزدیک نمیشود هرگز
ای فلانی در روزگار اولاد مطرف را خواه ایشان ظالم باشند
و خواه مظلوم با تو چنین باشی بنا بر اختلاف تقدیرین ای ان کان
او کنت و الدهر منصوب على الظرفیه وال مفعول به للفعل والنهی و
شاهد این بیت در حذف کان تحت با اسمها لا یامن
الدهر ذو بغی ولو ملکا جنوده ضاق عنها السهل والجبل
یعنی امنیت نمیدارد در روزگار صاحب ظلم و ستم هر چند که بوده
باشد او پادشاهی که لشکر او سالک کند کوه و صحرا و جنوده مبتدا
والسهل فاعل ضاق والجبل عطف علیه و هذه خبر المبتداء والجملة الکبری

نعت املکاوت هدا این بیت زحذف کان لکت با اسمش
بعد از دو شطر بیت تقدیره مولی کان ابناء ملکا بنی عدا بنه مالک
انتم ذهب ولا صریف ولکن انتموا حذف یعنی ای بنی عدا
نه داشتید شما طلا و نه نقره و اینقدر که شما داخل مهره و سفالید
یعنی بحجب نیستید و شاهد این بیت در واسطه شدن ان زایده
است بعد از ما و این باعث بطلان عمل شدن ما نغر فلاتی علی الاصل
بانیا ولا ورد مما فتح الله واحیانغیر کس پس بخواهید
تو چیزی بر زمین تا و می خطت نی ثلاثه ذکر دوصع بیای
وملئ آنچه خداوند عالمیان تقدیر کرده و شاهد در
و جزئیت که لا عمل بیس کرده اذا الجود لم یرزق
خلاصا من الاذی فلا الحمد مکسوبا ولا المال باقیا یعنی هرگاه
بخشش و کرم خالص نباشد از فتنه پس تعریف و ثواب
نیست بر ان شخص دست بهم ندارد و مال نیز از
دلت رفته و شاهد هدا این بیت در عمل فرمودن
لا است در معرفه و این بیت باعث شده که متنبی
منصوب شده غلط وکذا قس المصنف غلط فیا لیت
شباب لنا یعود فاخبره بما فعل المشیب و اعنادی

قدوق

قدوق ای یا قوم لعدم صلاحیة لیت الدا و لیت
داخل علی ممتنع الوقوع یعنی ای جه می شود که جوانی عود
کند روزی پس خبر دهم آن جوانی را بکاری
که کرده است او را و جز و عاید موصول حذف شد
اما فعل این بیت از قبیل تمثیل است نه حجت و استدلال
بر غیر آخر منصوب است بان مقدره در جواب تمنی و شاهد
بیت در دخول لیت است بر چیزی که طمع در او نیست
فو الله ما فارقتکم قالیا لکم ولکنما یقضی فسوف یکون
که خداوند عالمیان که مفارقت نورزیده ام در خدمت
در حالتی که عداوت بنده را با شما و این قدر است که
هر چه چه مقدر شده پس زود باشد که شود شاهد
در لحوق ما و کافه است بلکن و داخل شدن او بر جمله
فعلیه این معنی بنابر منظور شاهد داما اکر ما موصول
بدانیم و ضمیر تقضی را باو راجع کنیم کلکا بیار حرف شود
و دیگر تحتی و شاهد نیست اعد نظرا یا عبد قیس لعلما
اضاءت لک النار الحمار المقید یعنی اعاده نظر بنما یا عبد
قیس نگاه خود را شاید اینکه ظاهر شود بر تو آتش افروخته

جاروار تیره شده بلاو صاحب جار را قدر ضعف
نفر بوده که شیخ را تکلیف اعاده نفر کرده و شیخ هم این
بیت در ابطال عمل بعد است باعتبار لحوق ما حرفیه که مذکور
ده اند در خبر الذی که ماضی نباشد بلکه مبتدا اسمیه مطلق
قالت الا لیتما هذا الحمام لنا الی حمامتنا و نصفه فقد یعنی گفت
آن زن که آگاه باش کاشکی بودندی این کبوتران از ما
با یک کبوتران در هوا در پرواز بند کاشکی بودما را
که مجموع صد تا می شود که چنین نقل شده که کبوتر هوا
شصت شش تا بودند و نصف او سه و سه کبوتر نه و نود
با یک کبوتر او صد تا و شیخ هم این بیت در اینجا است
که بعد از لحوق ما کافه ممکن است که عمل رفع کند یا
نصب و هر دو وجه از اعراب الحمام معلوم می شود
علموا لعلهم ان تجادوا قبل ان تسئلوا ابا
عظیم سؤلات یعنی عالمند اینها که ایشان با نها
امید کلی دارند پس جود کردن قبل از انکه سؤال
کرده بودند و شیخ هم این بیت در عدم فصل
است به یکی از حجارات مذکوره میان ان و فعلی
که خبر واقع

و خبر واقع شد و متصرف و اسم او محذوف است
ای انهم یسئلوا او جمله فعلیه خبر است باتت یصبح
و بربع وانت غمامه تکون الشمال یعنی دانستی عالمیان
باینکه تو بهاری در فیض جوانمردی و باران نافع و این را هم
میدانند که تو هستی در این جا دستگیر و ماندگان و شیخ هم این بیت
در ذکر اسم ان مخففه است جمله ضرورت شعری و
خبر دادن از اول بمفرد و از ثانی بجمله و مثلا بالله خبر
تکون وانت الف الاطلاق ویوما توافینا بوجه مقسم کان
ظبیه تعطو الی وارق السلم یعنی روزی که برخورد ان امراه معهود
ده بما بروی کشاده کویا که زن آهو شیست که میل دارد و گردن
کشیده بجو در نه درخت سبز یا درخت خاردار در این وقت
آهو بنظر بسیار خوش نما است و شیخ هم این نظم در ذکر
اسم کان مخففه است غیر خبر جمله مذکوره صفت خبر محذوف
و این جا تشبیه بشکل از برای مبالغه و این عکس تشبیه است و
سایر وجوه مهمه باعث طول کلام بود لهذا فقیر متعرض نشدم و کلا
م شارح وجه سه وجه را تمام کرده و وجه مشرق اللون که
ان ندیه حقاف و بدل وجه در بعضی از نسخ صدر و در بعضی کالراقی
بهر

شده واو بمعنی رب و مستغرق از ذات و صفت است یعنی سینه
باروی در کال سفید بسیار ملاقات کرده ام گویا داینه آن
الحرمبرنه در تحفه است در صغر استاده و شاهد این بیت
در وقوع جمله اسمیه و محتاج بفاصله بیت و اسم محذوف ای کان
النحو والرجه  کان لم یکن بین الحجون الی الصفا  انیس ولم یسمر بمکه
سامر  یعنی گویا هرگز نبوده میان کوه که واقع گشت مکه در او ناز
بین صفا و مروه آبادی و نبوده قصه خوانی که قصه میگفته باشد
در او با مردم شب نشینی و چراغ روشن شود کنایه از خرابی بلده
گشت چنانکه در افواه مذکور گشت که بخت النصر مکه
را خراب کرد و انتقام حضرت در داستان ملعونه واقع شد
چنانکه انتقام حضرت ابی عبد عبدالرحمن بدست مروان ناجر (?)
ابومسلم واقع شد و نیز بعد از رجب فاصل گشت میان حرف و
اسم هرگاه خبر فعل واقع شود و الحول لقسم الی و قبل الطیم (?)
جبل بمکه والشمر حدث بالسیل اوق الرحل عزان رکابنا تتر
کی بر حالها و کان قد وقع فی بعض النسخ بدل ازق افدها
قرار دقال  یعنی نزدیک شد وقت کوچ کردن و رفتن مگر آنکه
شتران ما یعنی کینه ناسب اند و نبردن و اما گویا نزدیک است که زایل
گوید یعنی اگر

که زایل شوند یعنی از کار ربار مانند یا براه بیفتند و از چریدن باز
بمانند و ترکیب ابیات چنین بجایت مشکل است و معنی که مراد
شاعر است از چنین اشعار فهمیدن امریست بسیار
صعب و شاهد این بیت در فاصله شدن قد است میان کان
در اسم محذوف که باشد راجع بر کاتب  خبر بتقدیر قد زالت
و بعض این بیت را  ن هدی آورند کان قد اجاز الاف (?)
ولم یجز له احد فی الحوان ان یقعد قایما کیافی از جمله
اخبار حروف مشبه بالفعل ام که تجویز نکرده زند او را
احدی در علم نحو اینکه مقدم شود ملاش عرشکوه است
از پیش نشستن در مجالس و شاهد در عدم تقدیم خبر است
بر اسم مگر اینکه ظرف یا جار و مجرور باشد و مراد شاعر از
مفرد آوردن یا ملا جمع است بلفظ خبر له اخبار فهمیده
و نحو یا مراد نوع خبر است انا ابن اباة الضیم
من آل مالک وان مالک کانت کرام المعادن یعنی
منم پسر ابا کننده ظلم در حالتی که از اولاد مالکم و بدرستی که قبیله
مالک هستند معدن کرم و شاهد در عدم ذکر لام است

فارق است جهت اینکه منظور است عرض تعریف و مدح قبایل
خود است نه ذمت پس ان مخففه است نه نافیه
واباة جمع اب کقضاة جمع قاضی است و ضمیر کانت
تأنیثه باعتبار القبیلة وتنوین مالک للضرورة فخر آل مالک
بدل من ابی اباة وقیل حال وفیه ما فیه لا فانقات ولا خافوا
باسلة تقی المنون لدی استیفاء لا یغر نیستند پهلوان و بانگ
بسیار این صفت دارند که [illegible] و محافظت کننده
وگر نه و مهیا شده [illegible] این بیت در اسم لا که
ساقات است که بفتح و بکسر بدون تنوین ذکر شده
اما فتح رجحان دارد و تقی خبر لا خبر لا و هی فیه مستتر لا جمع
بجا داء فلا اب وابنا مثل مروان وابنه اذا هو بالمجد ار
تدی و تازر این بیت بدان مثل [illegible] و ان الحکم و مثل
عبد الملک ابن مروان پسر [illegible] که ایشان را دو [illegible]
انداخته به بنده اند و [illegible] این شعر در منصوب بودن
ابا الست بعد از حرف عطف بلفظ اب بمحل فریش که نصب
مجنب و مثل خبر لا واقع شده و از متعلق است [illegible]

باعتبار المعنی

باعتبار معنی حاملت و نوع بالفاعلیة الفعل محذوف یفسره
فعل المذکور و هو اذا تدی رأیت الله اکبر کل شیء
دلة و اکثرهم جنودا یعنی دانستم خداوند عالمیان را بزرگ
همه اشیا از جهت قدرت و دیدم خدا را اکثر مخلوقات
از جهت لشکر [illegible] و اکثر اسم عطف بر اکبر و ضمیر
الجمع باعتبار الکثرة است این بیت در [illegible] علم
است که نصب داده مفعولین را بجای لفظ جلاله دوم
اکبر و در بیت الوفا العهد یا عرو فاغتبط فان اغتباطا با
الوفا حمید [illegible] پس
[illegible]
در [illegible] است [illegible] که در مفعول است [illegible] فاعل
است دیگری الوفا العهد [illegible] بجال به رای [illegible]
طائرا و این [illegible] مذکور است یعنی خیال کرده [illegible] سبب رفتن
[illegible]
[illegible] که نصب داده مفعولین را [illegible]
[illegible]

الشیء بدا

الشیخ می برد ب دیبا یعنی ان کرده تو وا بسرو خاک کنی بنشستم من برو این

لنک که بسر کسی است که آهسته راه رود از قبیل اطفال وشتاب

این بیت در رغم بمینی کلی است که ضمیر متکلم مفعول اول است وشی

مفعول دوم است والباء فی الشیخ زائده ابا لا راحلی یا ابا اللؤم

تو عدنی وفی الاراجیز خلت اللؤم والخور زیغر آیا برجز خواندن

و بجور کردن ار پسر دنی و ناکسی می ترسانی مرا ومن گمان کرده ام

وفات و ضعف درتو وقت است این بیت در

الطال خلت است باعتبار توسط میان مفعولین اما وش

دالؤم و ثانی و در الاراجیز و فی ذکر الابی مبالغة فی ذم المخاطب

واللؤم بضم اللام وسکون الهمزة معایبه ذم المخاطب واللؤم

بضم اللام وسکون الهمزة بعده مهامه النفس الطعف والهزة

الخور بکسر الخاء المعجمة وفتح الواو الهمزة بعده مهامه

النفس الطعف والهمزة للاستفهام القوم فی انی رایت

فان یکی ما قبل طعنت فعل ظرف است و حاصل

بغیر کمان و گشتم جمیع الکه از عقب من بیایند پس اگر بوده

بنده الخیر که من کمان دارم واقع پس بتحقیق که من مظفرم

وان نفهمید

وان نفهمیدن مغلوب وقت است در طعنت اول است

که واقع شده مؤخر از دو مفعول مهمل و عمل نکرده والقوم

یا نه اتری مبتدا و خبر اند و این افعال ناسخ مبتدا ان

و خبر اند لکن ما مانع نباشد ولقد علمت لتاتین منیتی

ان المنایا لا تطیش سهامها یعنی هر آئینه بتحقیق دانستم

که می آید مرگ من و به راستی که مرگها درغی شود وقت است

این بیت در علمت است که بسبب لام متعلق شده

از عمل لفظا نه معنا وما کنت ادری قبل غرة ما البکا

ولا موجعات القلب حتی تولت یعنی نفهم من

اینکه بدانم پیش از محبت عزة که چه چیز است گریه و چه

چیز است الام قبل تا هجرت و مفارقت نمودن او

و نبود از و فهمیدم من وقت است این نظم عطف

موجعات است بعد بر محل نصب ما ء

استفهام که در ما البکا است باعتبار تعلیق افعال قلب

که ادری باشد العزة بفتح عین علم المحبوبة وادری اعلم

وفی بعض النسخ الکلاقة ان کانت له قدرا کما ذی ابهر مولی قدر

نیز آمده عمر بن عبد العزیز خلافت را در هنگام که بوده
خلافت از برای او باید رنه مثل آمدن موسی رب
خود را باید از نه وشاهد این بیت در واسطه
شدن مفعول است میان فعل فاعل و این جایز است
سیما در ضرورت شعری و روی بدل جاءوا ایت بدل از
بدل ازاء او وح کان او بمعنی واو الحالیه وجمله کانت
مضاف الیه لا ذود ان بدت الایدی الی الزاد
لم اکن باعجلهم اذا اجشع القوم اعجل یعنی اگر دراز کرده
شود دستهای بسی طعام و نوشته نیستم من تعجیل کننده ازیشان
زیرا که عبید البطن فعم و حریص ایشان تعجیل می نمایند
در خوردن وشاهد این بیت در حذف فاعل
است جهت اینکه حینئذ ان اهتمامی نیست فاعل را و نیست که
محتاج بذکر باشد وانما یرضی الملیت ابدا ما دام معیبا
بذکر قلبه یعنی اینست وجزا این نیست که خوشحال
و رضامندی می گردانند شب خدای خود را مادام که او
اهتمام داده شده است بذکر خاطر او و غفلت بوده

وشد

وشاهد این بیت در نیابت جار و مجرور است با
وجود مفعول به در کلام و عمده ضرورت است جهت
تابع کردن قلبها بر بودن لفیف سبقوا هوای واعنقوا
لهوا اهم فتخرموا ولکل جنب مصرع یعنی
سبقت گرفتند واین خواهش مرا و دست بکردن
شدند با خواهش خویش فرزندان من هر پنج نفر فوت
شدند با خواهش خود و از برای هر پهلوی محل افتادن
نیست یا زمان افتادن و این کنایه ازین است
که هیچکس از هنگام رسیدن اجل خود تجاوز نمی تواند
نمود وشاهد این بیت ها است تمامیت
تا وشاهد دیگر نیز دارد که قلب الفاشده بیاواد
عام شده در یا متکلم که اصلش هوای بود بمذهب
هذیل و این شعر نیز از مرد هذلیست که پنج فرزند او
در طاعون از دنیا رفتند لا تحزنی ان تنفعها اهلکته
فاذا اهلکت فعند ذالک فاجزعی یعنی جزع مکن از آن
اگر هلاک شده در دست من چیزی خوب با هم خود اگر تلف

حسب معاش سیح کیس بودم نیز نکرده ام و کفافی نیست
دماء و طلبیدم مال اندک سو بنا بر آن فایده است که این شعر
که بوشت سلامتی شعر و کرده اند و منفور است پس لا علاج جهة
دفع نقص می گویم که اینجا در لفظ قلیل تنازع نیست و ادا
فاعل کفانی واقع شده و مفعول برلم اطلب
محذوفست در لم اطلب المجد و لا فیخار بقرینه این بیت
و شاهد در کلام امرء القیس که گفته و لکنما اسعی
لمجد موثل و قد یدرک المجد الموثل امثالی و نیز القدر
است که هر سامع هر قدیرا که باعتبار اصالت است
و نیابت و تحقیق رسیده آن به بزرگان حسنی الله
که اشکل و اقران منته وانیما قد در مضارع در مقام
ثبوت و تسمیه سیده الا یا عباد الله انی منیم
با حسن من صلا و اقبحهم فعلا نیز آگاه باشید ای
بندگان خدا بتحقیق که من حرام نیکوترین ناس
در صورت باعتبار نماز گردن و بدترین ناس است و
شاهد این بیت در عباد الله است که منصوب

کرده ام پس هرگاه من خود تلف شوم پس نزد او
جزع کن و شکیبائی و صبر مکن و در بعضی از نسخ منقبتاً
منصوبست بنا بر تقدیر فعل مذکور محذوف لا احد فی
کرده شاعر نفس خود را بکرم و جوانمردی و شاهد ۲ وصف
این بیت در کلمه منقبا است که منصوب است
بتقدیر فعل مؤخر یا مرفوع بتقدیر هلک خود فقد
فایده که مذکور است در باب التقی بعد از
حرف شرط و غیره محذوفست و لم احف الا خلا
خذه وانس بغیر جمیل من خلیل و جهل و مصرع
ثانی و بیت در بعض نسخ باین طرف است
مجزوم این نزد و فقره بیت نیز جفا کرد نداشتم کا
وعن جفا نکردم هرگز و تشاغلا بدرستی که من سعدوکم
و جهلم از راه عدم مهربانی [illegible] و شاهد
این بیت در اعطا عمل است [illegible] و اهتمام در
فعل اول و لو انما اسعی لادنی معیشة کفانی و لم
اطلب قلیل من المال کفی من اکثر سعی کردم

لبیت مولف

واقع شده باعتبار اینکه منادی مضاف است فیا
راکبا اما عرضت فبلغن ندامای من نجران ان لا
تلاقیا ای سوار اگر برسی و داخل عروض شوی یعنی مکه
معظمه پس البته برسان بهم مجلسان من که دیگر شما را
ملاقات ممکن نیست باعلای و شاهد این شعر
در راکبا است که منصوب واقع شده است
چون منادی نکره غیر مقصود است از قبیل کوران
که فریاد می زنند و می گویند که یا رجلا خذ بیدی و اما
اصله اما هو حرف الشرط و ما زائدة و بلغن جزاءه و قوله
عرضت تقدیره اذا اعطیت العروض وهی
مکة والمدینة وما حوالیهما و نجران بتقدیم النون علی
الجیم بلدة بالیمن و ان مفسرة و تلاقیا مصدر اسم
لا و خبره محذوف ای ان تلاقیا لنا و الالف للاطلاق
ولست براجع ما فات منی بلهف و لا بلیت و لا
لو انی و در بعض نسخ بدل براجع بمدرک واقع شده
یعنی نیستم من رجوع کننده یا یابنده چیزی را که فوت شده

انا الخ

از من بحسرت خوردن و نه گفتن اینکه کاش من کردم این
کار را و چرا چنین شد و شاهد این بیت در لهف
است که الفش را حذف کرده اند و اکتفا بفتحه نموده کرده
اند و این الفاظ همه کنایه است از حسرت و تأسف
خوردن ای بقول یا لهف یا ابن امی و یا شقیق نفسی
انت خلیتنی لدهر شدید یعنی ای برادر من و ای رفیق
و صاحب من ترک کردی و گذاشتی مرا از برای روزگار
با محنت و شاهد این بیت در اثبات یای متکلم
است در امی جهت ضرورت شعری و اینست
که یا در یا ابن ام و عم محذوف باشد جهت کثرة
استعمال و شقیق تصغیر شقیق است یا بنیة
عسا لا تلومینی والجعولیس تجلوا انک یوما مه
منفجع یعنی ای دختر عمم من ملامت و سرزنش مکن
و جواب کن و هرگز مگو که خدا نکاه من از تو جدا باشد
و من در خدمت تو تقصیر کرده باشم یا اینکه خدا نکند
مباد خدا نکاه من از تو جدا باشد و من در خدمت تو تقصیر

تو کرده باشم یا اینکه خانهٔ مبارک خواب کاه من از مصاحب
تو اگر جمله دعائیه باشد و مطبع اسم لیس و جمله تلو
با متعلقات خبر لیس و شاهد این بیت در
اثبات الف عبد له از زبان متکلم است در اینجه
عما یا حکم الوارث عن عبد الملک یعنی ای
حکم این صفت داری که وارث از جانب
عبد الملک و مصرع دیگر بسیار گشتیم تا از حمک ان
که این نیز باشد بر نسق نظم و شاهد در
الوارث که برفع روایت شده اما نصب نیز
جائز است فما کعب بن مامة وابن سعدی
با جود منک یا عمر الجواد یعنی نیست کعب بن
مامة و پسر سعدی جوانمردتر از تو عمر که موصوف
بجودی و کرم و شاهد این بیت در لفظ جواد
است که منصوب است از راه آنکه صفت شده برای
عمر بن عبد العزیز است که این دو نفر بوجود شهرت
بکرم در میان عرب داشته بهتر از تو در سخی الا یا دلیل

والضحی

والضحی که پیرا فقد جاوز تماجر الطریق یعنی آگاه باشید
ای زید و این ضحی که حرکت کنید در رفتن باشید
پس بتحقیق که گذشته اید از شدائد راه و از
این جهت است که شتر شدید و با تعب راه اجازه
میکوشید و بعض بیان جمله ذکر کرده اند و گفته اند
رسم موضعیست که خطرناک است و شاهد
این بیت در معطوف است که بهر دو وجه جایز
است یا صاح یا ذا الضامر العیس والرحل
والاقتاب والحلس یعنی ای صاحب شتران لاغر بار
بیت سمان سعید موی که ملالت نشد ها بار و پالان
و پلاس یعنی رفو باشی همه اینها را جمع کرده بارکش
و شاهد این بیت در ضامر است که محتمل است
وجهین یا زید زید الیعملات الذبل تطاول اللیل
علیک فانزل یعنی ای زید صاحب شتران قوی که این
صفت دارند که از کار رفته اند باعتبار رفت
بعیده طول یافت بر تو شب فرود آمده ای

ومراد یزید زید بن ارقم است ودرین نظم
الدال وفتح یاست جمیع زاید شده طلب جمع طالب وشا
هد این بیت بطریق که از کلام شارح فهمیده میشود
مبتداء امر کافیست واحتیاج بطول کلام نیست چیا
من وان مطیتی محبوسة ترجوا الیاء ورتهام یئس
یعنی وان بدرستی که شتر بارکش من محبوس است
وامیدوار آن عطیه از تو عطا را بانی بوده حتی اینکه
صاحب مطیه نیز نومید نیست از عطاء او وشاهد این بیت
در حذف حرفین است در مبادی مرخم موافق فائده که
شارح گفته واسناد ضمیر ترجو بمطیه مجاز است بلکه عمده امید
وار صاحب اوست قفی فانظر بیا اسم هل تعرفه و
مصرع ثانی بیت نیز اند که توقف کن چه یا اسما نگاه کن
که آیا می توانی شناخت آن شخص را وشاهد این بیت در حذف
اخر است در منادی مرخم تنکرت منا بعد معرفة لمی وبعد التقالی
والتیاب الکوی یعنی جاهل وناشناسی شدی به ای لمیس
ما بعد از شناختی وبعد از غفلت باز وجوانی که وجام

وعزیز الس

وعزیز است نزد ودم وشاهد این بیت در حذف
سین است از آخر باعتبار ترخیم وحرف ندا از اول
باعتبار وزن نغریا لفوی ویا لاغنال قوی لانا سپی عتوهم
ع ازد ویا لمری یعنی ای قوم من و امثال قوم من برسید دال
بفریاد کسانی که روز بروز ظلم ایشان در تزاید است
وشاهد این بیت در مفتوح بودن لام امثال است
از جهت تکرار حرف ندا و در لاناس مکسور است از جهت
اینکه متغاث من اجله است ولاناس بضم الهمزة لغة فی ناس
وجمله عتوهم فی ازد ویا للناس یبکیک نار لبعید الدار
مغترب یا للکهول وللشباب للعجب یعنی گوید بر تو
شخص که خانه اش از پیش تو دور است وغریب است
ای پیران و ای جوانان بفریاد رسید این امر عجیب را
وشاهد این بیت در مکسور بودن لام للشباب است از جهت
که متغاث براز قرینه ظاهره که متغاث منه بر متغاث به
عطف شده یبکیک تبعد یر یبکی علیک وفاعل بعید
وفاعل یبکیک بعید الدار نعته یا یزید الامل نیل عز وغنی

فانه وهوان نیز ای یزید بفریادرس امید واران
چندی را که آرزو دارند عزت وتوانگری را بعد از
فاقه وفقر وخواری وشاهد این بیت در یزید است
که حذف کرده اند لام را برای خاطر الف استغاثه
واحد بصیغه الفاعل ماخوذ من الحدوث
وثنی عنه مفعوله وغنی عطف علیه والایا
قوم للعجب العجیب وللغفلاة تعرض للا
دیب نیز آگاه باشید ای قوم من مر وبفریاد
رسید امر عجیب را ومر غفلاتی را که عارض می‌شود
لصاحب فکر دانا وشاهد این بیت در ترک
لام است بالف استغاثه از قوم وقیاس در و
این که گفته اند شو یا لقومی ویا قوم اذ العجب
ما یتعجب منه وصفه بالعجب للتاکید والا
دیب مع الادب الماهر فی الامور وجه تعرض صفة
للغفلات لان اللام فیها للعمه الذهنی حملت امرا
عظیما فاصطبرت له وقمت فیه بامر الله یا عمر اودا عبد

نسخ بدل الکلمه

نسخ بدل حلمت کلمت واقع شده وبدل له به نیز رسیده
بتو حقیقتان عظیمه پس صبر کردی مر او را وایستادی در او
بامر خدای عمر بن عبد العزیز وشاهد این بیت
در یا عمر است که داخل شده یا باعتبار مندوب بودن
واصله یا عمراه والالف للندبة وحذف الهاء فیه للعاقبة
واترقلباه ممن قلبه شبم ومن بجسمی وحاله عنده سقم نیز دله
وبید لو از سوزش قلب از دست کسی که دل سرد است
نسبت بمن واز دست کسی که طالب است جسم من نزد
او به بیماری واحوال من به بدی وشاهد این بیت در قلباه
متفجع مندوب است که ملحق شده با وهاء الف خالی
ابن اویس خلفه لیردنی الی نسوة کانهن مقائل بن قسم
خورده ابن اویس قسم خوردن اینکه برگرداند مرا بسوی
زنان گویا که ایشان بمنزله قیده اند نسبت بر حسن واز دست
ایشان ممکن نیست از جائی بجائی وشاهد این بیت
در خلفه که منصوب بمصدریه نسبت بعامل که
در معنی باو متحد است وانی للعروس لذکراک هزه

كما نقص المصفود بلبة القطر يعني بدرتي كه فرو رفت
مر الفرس باعتبار ياد كردن تو چنانكه ميكر بز دنبك در حالتي
كه تو كرده باشد اورا با بلان و حشت هست اين بيت در ذكر
لام است از جهت عدم الكثر فاعل مراد آنكه فاعل تقروني
هز است و فاعل ذكر متكلم متحد نيشد و نقص يعني تكانيدن
و جمله بلبه حال است بتقدير قد فنيت و قد نفيت النوم
تنبا بما لدى الستر الا ليته تفضلت يعني پس آمدم كنده جنت محبوبه
در حالتي كه ميكنند از براي خواب جامه خود او بود است
از پوشش رختي سواء از جامه كه حمايل ميكند او وقت
خواب و يا رأى آيد خود او با وحشت هست اين بيت
در ذكر كردن لام است جهت عدم الكثار رفان براي آنكه
رفان كندن جامه بار رفان خوب متحد نيست الفاء للعطف
و جملة قد نفيت حال و المتفصل هو الذي سبق في
ثواب واحد و اللبسة بكسر اللام ما يلبس به المتفصل
و هو الثوب الواحد الذي يتوشح به تكون انتم و نبي
ابلغ مكان الكلين من الطحال يعني پس هستيد برادران

پدران بيدار[illegible]

پدران بيداران خود شده دو كروه نسبت تميز و حشت هست اين
بيت در بودن ايكم است منصوب بحيثيت و عطف مطلق
احتمال ندارد و اگر بعضي گويند كه عطف هست بر انتم و اين قول
ضعيف هست باعتبار معني و مرجوح است بعد از انتم تاكيد للواو
يعني تو نوانتم مع اخوانكم متوافقين متحققين كالطحال و اراده به التحمد
على الابتلاء ليس من ماتت و استراح بميت انما الميت الاحياء كما
الميت من يعيش كئيبا كاسفا باله قليل الرجا يعني نيست كسي مرده
و عمل خوب داشته باشد مرده بلكه مرده مقابلان
زنده كانند بلكه ميت كسي است كه روزگار بسر برده با بد حالي
و قصه با كدورت و تشويش خاطر در حالتي كه اميدش
به هيچ جا منجر نشود و حشت هست اين بيت در كئيبا است
كه خصلة است و تعريف بر وجه حقيقي است باعتبار اينكه
واقع شده بعد از جوانان در اصطلاح نحو ... عمل خلال تعريف
نمي شود و قليل الرجا ايضا منصوب على الحالية و ان سلفها الوانكم ايدي
هم و لم تنعطف على النقص الى حلك يعني زرشتها و اكذاشت دهنه انها
را در حالتي كه بهم پهلو ميزدند و مانع شدن ازو نرسيدن او بر تشنه شدن

ماندن و آب کو زون ایشان و شاهد این بیت در لفظ و اک
است که حال واقع شده از مفعول به بصورت معرفه اما در تاویل نکره
استای معزکه و در ارسل پر ستنز است سلاجع لجار رجش و ها مفو
لش با بتن ولم شفقت بعض لی بجفف و باقی ظاهر بند وضع بمنو احد
لتیزه برحف طلیل یتوهج کانه خلل یعنی ثابت است برای مجبوره بشیره تام
علامتها بنا در حالتی که مرحش است و منظر در می اید گو یا لنی طلیل لطانه
شمشیر لیکن منقش شده باب طلا و شاهد این بیت در برجا است
مقدم داشته اند بر ذی حال که طلیل باشد و کی این باب تخفیف ذی حال
شده و دفع الباس بصف بنیز شدها و خلل بکسر خا جمع خلل علاف شمشیر و لقی
و وجه الظلام مبیرة لجانیه البحر سیل الظلام بها یعنی روشن می نماید بنظر ان
لقره در ابتدای تاریکی و احلال حالتی که ببار منتشر است مثل مروارید
بحری که گسیخته باشد از رشته بلکه او را نابر آب نماید با رشته
این لطافت بدار روشن شاهد این بیت در وقوع میبره است حال مؤکد
از فاعل لفظی بدون بیان اسیئت و ذات والکاف للتشبیه و الجانیه
بضم الجیم حینئذ بنعل من الفعت کالذره و جمعه حال و لظامها ثابت علی
سبیل و الجمله صفة جانیه والله اعلم باب این که من خبر او یا ما

بر ثبه اینجا این

دیوان البرتیه دینار این تکرار ابن طالب است یعنی تحقیق شده ام
دین محمد سالمهتریتی دینها خلاف الست از حیثیت دینی و شاهد
این بیت در دینار الست که تمیز مؤکد واقع شده چنا
نکه حال مؤکد اسم می باشد والتغلبون بیس الفحل
فحلهم محدثا و امهم زلاء منطیق یعنی قبیله بنی تغلب بدحقیقت
فحل ایشان از حیثیت فحل یعنی مردان ایشان و مادرها
ایشان کنایه از زنان است یعنی زنان ایشان و بندلا
غ ندکه در خراسان حیوان حسین سو برس غری و بر کفش
می گویند و منطیف اینها از نطق الست یعنی و شاهد
این بیت در ذکر تمیز الست با فاعل ظاهر جهت دعاءت
تاکید و زلاء تانیث الازل و منطیق بکسر میم و تجردیده
من علامات التانیث لکونه علی صفت اسم المبالغة
التی تستوی فیها المذکر و المؤنث والمغنی والتغلبون
وجاهم بیس الرجب و تنوهم بین النواح و فاطمه الال
احمد شیعه و ما لی الا مشعب الحق مشعب یعنی نیست
در وطنم از برای من متابعت و مقتدای مگر اولاد

احمد و نیست از برای من طریقه مگر طریق حق و شاهد این
بیت در هر دو مصرع است که نصب لازم است بدل
بودن متصور نیست از آنکه تقدم شیء بر شیء
و حال اینکه تابع بر متبوع مقدم نمی شود الا کل شیء ما
خلا الله باطل و کل نعیم لا محالة زائل یعنی آگاه باشید
بر جمیع اشیاء سوای ذات مقدس الهی همه باطلند
نعمتها همه زائل و شاهد این بیت در لفظ
خلا است که منصوب است بمفعولیت و فاعل در ما خلا
مستتر است لعل الله فضلکم علینا بشیء ان امکم شری
یعنی شاید اینکه خداوند عالمیان تفضیل داده باشد شما
را بر ما بچیزی که عفصاء بودن زن شما است و عفصاء
بعضی گویند آنست از مخرج بول و حیض یکی شود و بعض
گویند که قبل و دبر یکی شود یا شرم باین معنی است که مشقوق
الالف اند یعنی شکافته و شاهد این بیت در مجرور
بودن الله الله بلعل بنا بر لغة عقیل و ان یقع الهمزه
خبر مبتدا و الذی مرجوح شیء و شری مضبوط بفتح الشین

او مت

او مت بعیبها من الهودج لولاک فی ذا العام لم احجج یعنی آن زن
گرد محبوبه من از میان کجاوه که ای فلان که اگر امثال تو نمی
بود مرا حج میسر نشده و شاهد این بیت این است
که کاف خطاب ان رمیتک که شاعر است که مجرور شده
است بسبب لولا و عبارة مع الکاف الذی لا یناسب
به المختصر ذکره و فاعل او مت مستتر است و ذا
اسم اشاره و العام عطف بیان له و در روی بیتها
بکفها ای او مت فهیهات هیهات العقیق و من به
و هیهات خل بالعقیق نواصله یعنی دور است
ان مکان مشهور بعقیق و دریا زحوال زندان
دوستان که از روی مواصلت ما و ایشان را منظور
است و شاهد این بیت در رفع دادن
اسم فعل است بمعنی بعد است فاعل را و الفا
للعطف و الفعلان تنازعا فی العقیق و جمله نواصله
صله لغت للخل و ابا با انت و فوک الاشنب کا
نما ذر علیه الزرنب یعنی تعجب کنم از تیز دندان

وخوشبوئی دهن تو از محبوبه فدای تو و دهن تو باد
بدارم و گویا که پاشیده شده آن دهان در زینت
یعنی عطف خوشبوئی ... هم این بیت در کلمه ...
که اسم فعل است یعنی الحبیب و ابابی خبر است مقدم
و انت مبتداء مؤخر و فوک مبتداء و للاذ [illegible] شنیب
صفة و خبره کانما ذرّ ... والشنیب بمعنی حدة
الاسنان واهًا لسلمی ثم واهًا یا لیت عینها لنا وفاها
یعنی تعجب می کنم از دیدن سلمی و از الشوار ... تعجب ... از
تعجب ان قوم که ... هر دو چشم او با دهانش از ما بود
وش هم این بیت در واهًا اسم فعل است بمعنی اعجب ... عینها
اسم لیت و فاها عطف علیه والتاخیر لها وقوله
کلما حبیبات وجاشت ... تمدی او تستتر
یعنی گفتن من آن محبوبه را هرگاه از جانش در آید
و مضطرب می شد بادی گفتم که ثابت باشی در جای خود
و حرکت ... اگر چنین کنی در ... مردم محمود ...
استراحت خواهی نمود و بعض گفته اند که مراد نفس

نعوذ الله

نعوذ الله یعنی هرگاه که غضب بر من غالب می شد در معرکه
حرب خطاب کنم کرده چنین می گفتم وش هم این
بیت در مکانک یعنی اثبتی بست و تحمدی حفاراع
مجزوم ... الاجواب الامر کذ فی النون و اثبتی و جیشا
اللام یعنی نفس ان تام و جاشت ای جرق یعنی اضطراب
وعدت وکان الخلف منک سجیة مواعید عرقوب
اخاه بیثرب یعنی وعده کردن با من و حال آنکه
هست خلف وعده از تو دائمی و تبیع شد وعده
کردنهای عرقوب چنین برادرش را در مدینه
که در میان عرب مشهور است و بعضی او ... می زنند
وش هم این بیت در عمل کردن مصدر است بصیغه
جمیع علاقات بر بعضی را درین مسئله و عرقوب فاعل مصدر
است و اخاه مفعولش و بیثرب متعلق است بمواعید
و الخلف اسم کان و سجیة خبره والجملة وقع فی موضع الحال
جاالحدیث وما الحرب الا ما علمتم وذقتم وما هو عنها بالحدیث المرجم یعنی نیست
حدیث حرب مگر آنکه دانستید و چشیدید و نیست خبر از آن

از آن حرف خبری که رجا با لقیت باشد و اصل عبارته
باشد و ثانی آنکه این بیت در عمل کردن مصدر مضمر است
باعتبار آنکه مرجعش حدیث است و عنها متعلق باو است
و این هم ضعیف است دیگر آنکه عنه راجع بسوی ثم وظرف جا را در
را ملاحظه در عمل کافیست باعتبار تقدم نقد و متعلق مصدر
و المضاف قبل الحرف محذوف ای ما حدیث واعراب
اینجا ظاهر می شود بالکلیه الذی هو جازم لضربته گفته الکلاد
نقش را لکب نیز زنده می گرداند نقش را لکب را بسبب
آن است جلدی و اکثیا آن جا که آن امر و عاقبت اندیش
است بسبب یکمرتبه زدن و مراد نیست خود را بای اسم بر تسمیم
و ثالث این بیت در مرتبه بصیغه امر است متضمنه است که دال است
بیکمرتبه و اعمل کرده که مضاف باشد بفاعل مثلا و لغضب
داده مفعولیه و این نادر است بلکه عمل از مصدر مطلق است
و نقش را لکب مفعول ثانی للا بفتح المیم مقصود گاه موالرب
و یمکن این کون المراد من الراکب نفس البازم ان وجد
ملکا الله بید این عادر آمر عهدت حینئذ عدو لا غیر تحقیق که حقه

بازی کردن

بازی کردن مرا با تو این صفت دارد و ان وجد که بغایت
شدید است و نموده است مرا مردی را که یافته
بودم ملامت کننده در بارهٔ تو عنه ای که صاحب العفاف
و پشیمان از گفته خویش تا آنکه نشد که محکم کرد و ثانیا
این بیت در عمل کردن مصدر موصوف است
بعد از عمل در متعلق خود و این جا نیز است و فاصله اندک
صفت میان معمول که بمنزله صله است للفعل یا حده
و قبل عهدت تبا و الخطاء و هو ایضا هو جائز و جدل منطقی
انا الفاعل و الراء خبر المتکلم مفعول الاول و عهدت
شمانیه و [illegible] خاطرا ثانیه و عذولا مفعول عهدت و منک
متعلق به مثل که کردن الی العذیرین بحیرتکم و مستکم حکم
و جز فرمان نیست آنانی که طری آرید رفتن خود را بای نیت
آن را نیس و ما لید خود با آن خا جهان و تنها و هر که عت
گفتن تما کدام بیت فدای تو با دجان ها و ثالث این صفت
در عمل کردن مصدر محذوف است که قولکم باشد و این
نیز نیز نادر است و نیست متعبد للمنطا ان و البحرت

مفعول تذکرون ومحکم عطف علیه وصلب جمع صلیب وبالمد فی
غیر حال ولا ان ظلم نفسه المرء بین اذا لم یستهاغ هوی یغلب
العقلاء ای آگاه باش بدانکه ظلم کرد زند انکس خود را
هوی الست وظاهر است وقتی که محافظت نماید آن نفس را
از هویها غالب است عقل او بنا بر تعلیق وزنی که بمد هو
بلند نه مقصور بالف رشاع وشاهد این بیت از مصدر
مضاف بمفعول است والمرء مؤخر فاعل است وظلم
رسم لان ابین خبره وظرف متعلق به د فاعل یغلب
مرجعه هوا وحفک مفعول به به تنفی یداها
الحصی فی کل هاجرة نفی الدراهیم تنقاد الصیاریف
یعنی متفرق وپراکنده می گرداند دستهای آن ناقه ریگ
روان را در عین گرما وقت ظهر تنفی متفرق ساختن از
سفید او از تحرک دن حراقان وشاهد این بیت
در اضافه شده که مصدر است که نفی باشد بمعول که
که دراهم است وتنقاد فاعل است دیهی فاعل
تنقاد راجع الاضافة ونفی منصوب بنزع الی خفض ای

نفی الدراهم

تمکن الذات اسم و شغالی نقص الماء مصدر و اشارات الف فاعله
دای جمع حرف و اشجعت تکسره الراء تولد منه الیاء عجبت

من الزرق السمی الهه والنزک بعض الصالحین ینفع الیغی بسیار در تجسیم
ازروزی دادن بنده که در راه خدای اوداد از لذت شستن او بعضی جلها
را مفلس پریشان و نه اسکه این نظم در عمل کردن مصدر معرفه
ذکرت و این نادر است فی بیس و استعمال اسب آن از فعل

سبب ال القائلین الملک الجلاجلا خیر معدح و نائلا یغنی الحی ما
الجان جاهلی اند ایشان که گذشته اند پادشاه عظیم الشان بزرگ که این صفت
داشت زهیر بن قیبه معد بود دراز بوده کامت و عطا و جلاجل
بالمهمله سیده و رئیس القوم و المعجمه ایضا معناه کذالک
و اگر مصدر اسم مفعول باشد مثل انبت المقبرین آنها که شمرده
می شود بزرگی وت همه این بیت در عمل کردن اسم فاعل

است بل مطلقا تخلی لهما واف بعهد انتما اذا
لم تکونا لی علی من اقاطع شرطها گذشت در باب مبتدا
و خبر احتیاج بذکر نیست لان خلقت برافعین الفهم
بین حطیم و بین حوض زم زم بغیر بدان گر قسم

خوزوم جاهلد

خوردم کجا عست که در شده اند لعبهای خولاید ما بین
الحجر الاسود و میان حوض که پرند از آب زمزم و شاهد
این بیت در عمل کردن اسم فاعل است باعتبار اعتماد
بر موصوف که او لفظ قوم است از لقوم وفیهی
خبر بنو لهب فلا تک ملغیا مقاله لهبی اذا الطیر مرت
بغیر لسیار علم خطعند اولاد لهب بفال زدن بین ماشی
تو لغو شمرده و باعتبار قول این را فرض کن هرگاه
هرگاه مرغ از جانب چپ باز الت عبور کند جهت اینکه
ایشان در قبائد و کهانت تمام عیار زند فال ایشان در
آن حکم کرده اند در بستی آید و موافقت خصوص
در زمان جاهلیت و اما شرع ما منسوخ شده و فال به
و تطیر اعتبار نداند و نه همه این بیت در عمل کردن
خبر است در بنو لهب و اعتبار نکرده بمذهب اخفش
و کبشه اینجا لسیار است که این مختصر گنجایش ندارد
الا الا الاطلاع فلیطلب فی المطولات تقدیره اذا
مرت الطیر فلا تک ملغیا اخا الحرب لباسا الیها جلالها ولیس

بوتاج الخوالف اعقلا بین منخ ملابس و ملازم حرب در حلق

که همیشه که چو بپوشم بیابد آن حرب سلاح بود بیت آن

ای داخل شونده بی نهادی برزنیده باشد که خاهد خود را

پنهان کند وش هذا این بیت در عمل کردن صیغه مبالغه

است در حلاّ نها که مفعول او است واضافه صح من الضمیر

انتشر فی البیت السابق والحلال لدروع والخوالف والولاج

مبالغة الولوج وهو الدخل والخوالف جمع خالفة وهی عماد

البیت والمراد هنا البیت واعقل القلی حفیظ ب

وجد من النزع ضروب بنصل السیف سوق سمانها

اذا عدموا زادا فانک عاقر نیز تجایب آشنده تو

بزنم تیغ خود ساقهای شتران قبیله را هرگاه معدوم چیزی

نداشته باشند یعنی به تحقیق که پی کردم شتران کار تو

شده وش هذا این بیت در ضروب است که عمل اسم

فاعل کرده وسوق مفعول است سمان بکسر السین

جمع سمینه واذا شرط اما الضمیر الاول من اضافة الصفة

الی الموصوف واذا ظرف محل الصفة بعاقر وسوق جمع ساق وعرب

خبر المحذوف

خبر المحذوف ای هو انه لمنیا دیوانیا لها نبی التخص

مدام قربانی کشته شتران قبیله را خنجر حاق

خبره وش هذا این بیت در نصب داد صیغه مبالغه

است بو ایک را مفعول تنیه اتانی انهم مزقون عرضی

جحاش الکرملین لها فدید بغیر رسید بمن که این جماعت

پاره کننده ناموس منند وای ن ... جانور وحش آب

که بیننده او صوت این قوم نیز از آن قبیل است

وش هذا این بیت در مزقون فعل است که عمل اسم

کرده وعرضی مفعول او است وجحاش الکرملین

منبه اعاونه ان قدیم خبره وکرملی کرمج وقیل جحاش

خبر المحذوف ای هم والتشبیه ویفهم من کون الکلام دهر

هولاء عندی بمنزلة جحاش هذا الموضع ...

امرء احب الیه البذل منه الیک جابن سنان ... بدام

من کر بلا که ... بند بود او کنش وجوکه ... تت

الیه سنان وش هذا این بیت در عمل کردن فعل ... دام

... که بدل است خوانق فائده که ... ال

نفعته واحتیاج لطول کلام نیست و نه باو افعل یعنی المفعول
نظر و رابت یعنی القربت واحره حفعوله واجب حفظه له
اخاک اخاک ان من لا اخاله کساع الی الهیجاء بغیر سلاح
یعنی محافظت و ملازمت کن برادر خود را بدرستی که کسی را
برادر نیست او را مثل کسی که رود به حرب الست بدون
السلاح جنگ وشاهد این بیت در وقوع اخاک ثانی
است موکد برای اول خانیه ابن النجاة یعنی اناک اناک
اللاحقون که احبس احبس یعنی بس کجا میروی وبای
پیرن این سرعت تمام وشاهد این بیت لاحمله احبس
موکد است نسبت باول [illegible] یعنی شتافتی
محذوف الفعل العامل فی این الاول والتقدیر الی این
تذهب الی این النجاة یعنی و اللاحقون فاعل الاول ولا فاعل
للثانی لانه للتوکید لان [illegible]
تنبیه انها اخذت علی حر النقا وعهود [illegible]
[illegible] میان ما او عهد و پیمان گذشته
[illegible] وشاهد این بیت [illegible]

که موکد حرف اوال است الا الملک القوم و ابن الهمام
ولیت الکمیته فی المزدحم یعنی [illegible] یا بنویس کجا بنب
یا دشاه عظیم ان تا وفرزند سید قوم و تیر عسکر در
مغلوبه جنگ وشاهد این بیت در ذکر نعت
است با عطف وانما یتعلق بالکتب الذی کتمل الکلم
والخطاب نکته شاهد ان قیل ذا رجب یا لیت عدة
شهر حول کله رجب یعنی الفد را است میاندازند
ان تخص باگفتن انکه این همه ماه رجب است
و میگفت در جواب ای فلانی که کاش که همه این سال
تمام این ماه رجب میبود باعتبار نفع کثیری که با و میرسد
درین ماه وشاهد این بیت در وقوع کل است
موکد برای شهر نکره واین تا در است و ان بفتح الهمزة
فاعل شاق و هو من الشوق و ذا نایب فاعل قیل والنعداد
محذوف و عدة اسم لیت مضاف الی الشهر و رجب خبر لیت
و ورد حول بدل شهر قسم بالله ابو حفص عمر ما مسها من نقب
ولا دبر یعنی قسم خورد کند ابو حفص که او پسر خطاب است

انکه نرسیده باین ناقه نبوده شود سم و نه ریش شد آنکه بیت
و شاهد این بیت در وقوع عمر است موضع انداده
عطف بیان بودن لنبت یا ابو حفص و لقب فاعل فعل
المنع و من زائده و لا دبر عطف علیه انا ابن التارک
البکری بشر علیه الطیر ترقبه وقوعا نیز منم پسر مهمل کرداننده
بکری را که او را بشر نام دارد و در حالتی که بر بالای او بنید
مرغان و انتظاری کشند وقوع او شاهد این بیت
در آنجا این است که بشر عطف بیان بکری است و صلاحیت
بدلیت ندارد و اگر فرضا بدل باشد باعتبار سقوط مبدل
منه التارک بشری شود مثل الضارب زید و این در نحو
نحویین ممتنع است پس آن فائده که عطف بیان است
صلاحیت بدل کل ندارد و غیر این مثال است و ترکیب
این بیت ترکیب شد ایا اخوینا عبد الشمس و نوفلا
اعیذ کما بالله ان تحدثا حربا یعنی ای برادران که عبد
نوفل بشند پناه میبرم از شما که نکنید از اینکه احداث
کنید فتنه را و شاهد این بیت در نوفل است و عبد شمس

که عطف بیان

که عطف بیان شده برای اخوینا و در عبد شمس نزاع
مشهور نیست و نزاع در نوفل است که اگر بدل باشد
حرف ندا بر سرش می آید و قاعده است که منادی مجرد
از الف و اللام است حکم منادی مستقل دارد و لیکن
مر یا بیت که نوفل بر ضمیمه باشد و حال اینکه منصوبست
باعتبار الف و لام پس ثابت شده که عطف بیان است لا غیر
و اخوینا الفه بدل من یا کالتقسیم یا مفعول لکندث الفتی
الصحیفه کی یخفف رحله و الزاد حتی نعله القاها یعنی انداخت
آن شخص صحیفه را بمیان آب از جهت اینکه سبک
کرداند بار خود را و توشه را نیز انداخت تا اینکه نعلین را
نیز انداخت و شاهد این بیت در نعل است
که بعض از صحیفه و زاد نیست مگر باعتبار تاویل اینکه نعل
یکی شئ پلید و در عطف همین کافیست و ضمیر القاها
للتعلیل و هو مؤنث سماعی و حتی ابتدائیه و نعل
منصوب بفعل الفعه الذی یفسره القاها تا آنکه
ند للها قطعام رضینا بالتحیة و السلام نیز آن را ترک کرده است

این مجموعه بنا زوکه شمه خود دلا و حب آنکه خوش و قیم

عاید عا وسلام و چون ان همزه استفهام انکار است یعنی نیست

که چنین باشد و قع بدل ته تلها ته ل وبدل رچینا و رخینا

بالقاف المعجمة یعنی کفرونت همه این بیت ورمنبر لودانا

قطام است یعنی با اینکه فاعل تارک واقع شده

وته تلها مصدر لا تتقف مفعول له کان کبرا و جما

صغرى من فقاقعها حصباء در على ارض من الذهب

یعنی گویا برزگ و کوچک از قطرات حباب که بروی

شراب است در حالتی که بر زمین چکیده مثل سنگ

ریزها مرواریدها است بر زمینی از طلا و ثمه همه این بیت

در التمثیل صغرى است با معطوفش بدول

ال واین غلط است و تقع لم تنتفع لفضل سراعاد

عدا و لم تنتقع العتب یعنی جمیع دهم چیدد زباله جا در با تنها کار را

مجوبه دعدنام و آن کنیزک بابا ده اده شما در کاسه جوبین ونت همه این

بیت در که دعد است و این نوع مین استعمال شما اول منصرف

و ثانیه غیر منصرف آوردن شق معدا و مجهولا علب بکسره العین وفتح اللام

خطا شما

خطا شما یا سیدای ما انت من سیدى مؤطا الاکناف رحب الذراع

یعنی ای سید که بزرگ من که عظیم آن نه ای از جنبت سیادت و دیگری

لیکن صفت داری که نکدهای ... مردم شما از جوانب با اعتبار طبع و توقع

که از تو دارند دیگری منصف و سعت ید و خلقی در بخشیدن اموال

بر مردم و خدا تو را از جوادت تا سلی حفظ کند و ثمه همه این بیت

در استعمال ما کیست در معنی تعجب و تعظیم گوید و چنین موهم ابهام

کند از این جهت محتاج است بمز والاکناف یعنی جوانب و الرحب

بمعنی السعة عجبت لسلک النطفة وانت فیلم علی تلک اللفظة ا

عجب یعنی بسیار عجیب و غریب است یعنی قصه که مرا در داده و اقامت

من در میان شما با این قصه و با این حالت عجیب است که نزار و

گرت و ثمه همه این بیت در کلمه عجیب است که مبتدا واقع

شما با اعتبار معنی تعجب ای التعجب حاصل لسلک النطفة و اقامتی

الخ مبتدا وا العجب خبره و فی و علامتعلقات عجبه و دع ان

بجهت عادیا تعجه الشیب والاسلام للمرء ناهیا یعنی ای عمیره وداع

کن که اگر محتاج شما رفتن را دکان است مویی سفید و سلام

مر شخص را در حالتی که ناهیت بنی کسر را از جهت بهره از
معاصی و خلاف شرع دست اسد این بیت در حذف با
لکنا زن علی تکفیه باعتبار جواز زند لزوم و عاد یا مصدر کالا
لکاذبة و العافیة دنا حیالجمد معنی الکای دالاجلا و النمر ا
لتجیز نیها شدن د عمیر منادی ای مصغر لحذف حرف الندا ای
یا عمره ودع فعل امر و فاعله مستطر لکت مستطر فیه و ان تجهزت
شرطیه دغازیا مفعول د کفی الشیب فعل فاعل و قع حالا و الاسلام
عطف علیه و المرء متعلق بکفی و هو جواب الشرط محذوف
دال علیه قوله و دع و التقدیر ان تجهزت فودع و المعنی یا
عمیره ودع الدنیا فان الشیب والاسلام واعظان یدل علی
ان الرجل وضعیا ن من الاقامة فیما یعنی و کفی بهما من ناهیین
ومن قال ان عمیره منصوب بودع فقد وهم والله اعلم
بلفظ مستمت من لبد ما و لبد لبد ها و لبد منت یعنی قسم کرد
کدام بت می دهید تو بلا از دست ابرا که مملو تمام
نو الست وبا ایکه الله مرفوع خوانده شود

هر که خواند دعا طمع دارم
زانکه من بنده گنهکارم

رحم کن بر من مسکین و به فریادم رس
تا به خاک در آصف نرسد فریادم

یار بیگانه مشو تا نبری از خویشم
غم اغیار مخور تا نکنی ناشادم

عاشقی بنده دلجو ز تو آموختم جانا
از ازل [illegible] عشق تو دارم

شهره شهر مشو تا ننهم سر در کوه
شور شیرین منما تا نکنی فرهادم

رخ برافروز که فارغ کنی از برگ گلم
قد برافراز که از سرو کنی آزادم

زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم
ناز بنیاد مکن تا نکنی بنیادم

می مخور با دیگران تا نخورم خون جگر
سر مکش تا نکشد سر بفلک فریادم

زلف را حلقه مکن تا نکنی دربندم
طره را تاب مده تا ندهی بربادم

شمع بر جمع مشو تا نه نسوزی ما را
یاد هر قوم مکن تا نروی از یادم

چون فلک پیر مکن تا نکشی حافظ را
رام شو تا بدهد طالع فرخ دادم

